

ظهور طالبان در افغانستان: بسیج توده‌ای، جنگ داخلی و آینده منطقه

Neamatollah Nojumi, *The Rise of the Taliban in Afghanistan: Mass Mobilization, Civil War and the Future of the Region*, New York: Palgrave, 2002, 252 pages.

سید جواد صالحی

پژوهشگر ارشد مرکز پژوهش‌های علمی و

مطالعات استراتژیک خاورمیانه

ظهور طالبان در افغانستان کتابی است که در یک مقدمه و ۱۷ فصل به نگارش درآمده است. افغانستان به عنوان کشوری با غنا و سابقه فرهنگی زیاد در منطقه خاورمیانه و موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک در قرن بیستم نقش بسیار فعالی را در معادلات منطقه ای بازی کرده و به طور عمده در کانون تحلیلها و تصمیم گیریها قرار داشته است. اما این اثرگذاری پس از وقوع کودتای مارکسیستی ۱۹۷۸ به وسیله حزب دموکراتیک خلق برجسته تر شد و با غائله ۱۱ سپتامبر و حمله

آمریکا به افغانستان و عملیاتی که ارتش ایالات متحده و هم پیمانانش تحت عنوان مبارزه با تروریسم آغاز کردند، به اوج خود رسید.

کودتای آوریل ۱۹۷۸ به وسیله حزب دموکراتیک خلق افغانستان تغییرات وسیعی را از نظر فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در افغانستان در پی داشت و با خود حضور شوروی را به همراه آورد و به مدت ده سال وضعیت سیاسی، اجتماعی و بین المللی این کشور را تحت الشعاع قرار داد. اما این پایان راه نبود، بلکه با خاتمه این دوران فصل جدیدی از تغییرات و منازعات در این کشور آغاز شد که نتیجه آن تداوم جنگهای داخلی و بی نظمیهای سیاسی در تاریخ معاصر افغانستان بود. ثمره این منازعات گسترده و خشونت آمیز کشتارهای فراوان، گسیل بیش از هفت میلیون مهاجر به کشورهای همسایه، معلولان فراوان، تخریب وسیع مزارع، نابودی زیر بناها، فروپاشی شیرازه اقتصادی مملکت، حضور ایدئولوژیهای سیاسی متعارض و ایجاد پایگاههای نفوذ توسط حامیان احزاب و گروههای سیاسی

در این کشور بود که با مقاومت‌هایی شدید در لایه‌های اجتماعی مواجه گردید. اما هیچ‌یک از این ویژگی‌ها باعث توجه بین‌المللی در حد وسیع به افغانستان نشد، به ویژه اینکه در دوران نظام جنگ سرد اهداف و منافع ابرقدرت رقیب علیه مداخله شوروی و نخبگان طرفسدار آن از قالب استراتژی جنگ کم‌شدت (Low Intensive War) کمک به گروه‌های معارض دول کمونیستی، تبلیغات رسانه‌ای و تحکیم مواضع کشورهای دوست فراتر نرفت. اما ظهور طالبان به عنوان یک پدیده نوظهور در حاله‌ای از ابهامات و اما و اگرها قرار گرفت و دامنه‌های منازعات منطقه‌ای را در بین کشورهای همسایه برانگیخت. این گروه در سایه‌های حمایت‌های پنهان و پیدای قدرت مسلط در معادلات داخلی افغانستان گردید و حاکمیت خویش را بر بخش اعظم مناطق افغانستان سیطره بخشید لیکن دولت مستعجلی بود که با وجود سرمایه‌گذارهای کلان برای پیروزی آن از ناحیه کشورهای غربی و بعضی از کشورهای همسایه به کانون تهدیدی تبدیل شد که شراره‌های خشم و نفرتش از غرب در انفجار

۱۱ سپتامبر تجلی یافت و ذهن همه را به خود معطوف داشت.

کتاب ظهور طالبان در افغانستان تحلیلی است از فراز و فرود قدرت گروه طالبان در افغانستان که نویسنده سعی کرده است زمینه‌های اجتماعی و سیاسی آن را به تحلیل کشد. فصل اول کتاب تاریخچه‌ای مختصر از زمینه‌های شکل‌گیری دولت در افغانستان را ارائه می‌دهد و فصل دوم به نظریه بسیج اجتماعی اختصاص دارد که نویسنده آن را مبنای تحلیل خود در سراسر کتاب قرار داده است و ضمن بررسی نظریه‌های مختلف بسیج اجتماعی در صدد است تا با استفاده از این رهیافت تئوریک اول اینکه به مقایسه بسیج اجتماعی در سایر کشورها از جمله چین دوران مائو و هند دوران مهاتما گاندی بپردازد. دوم اینکه، از طریق نشان دادن این اختلاف در مدل‌های بسیج اجتماعی، نقش، جایگاه، قلمرو نفوذ و اثرات بسیج اجتماعی را در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان به تصویر بکشد. در فصل سوم تا دهم، نجومی به تشریح نظام سیاسی سنتی افغانستان، تقسیم‌بندی‌های ناحیه‌ای آن،

اقدامات مجاهدین در بسیج توده‌ها و ظهور و بروز جنگ‌های داخلی در افغانستان می‌پردازد و از فصل دهم کتاب روند شکل‌گیری و حضور طالبان در صحنهٔ سیاسی افغانستان را شرح می‌دهد.

نویسنده در خصوص شکل‌گیری گروه طالبان معتقد است که در خلال جنگ افغانستان تعدادی مدارس مذهبی در پاکستان شکل گرفت و تعدادی از طلاب فارغ‌التحصیل و همچنین معلمانی که در جنگ علیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان و شوروی شرکت کرده بودند، در راه اندازی این مدارس پیشگام شدند. ابتدا این افراد هدفشان تبلیغ امور مذهبی در افغانستان بود ولی رفته رفته بعضی از این طلبه‌ها در افغانستان و پاکستان آموزش نظامی دیدند و حتی بعضی از آنها به طور تمام وقت در خدمت امور نظامی درآمدند و بعضی نیز به راه اندازی گروه‌های محلی اهتمام ورزیدند. بعضی از آنها به عضویت جماعت اسلامی پاکستان به رهبری قاضی حسین احمد و بعضی به عضویت جماعت علمای اسلامی پاکستان به رهبری مولانا فضل الرحمان درآمدند. به زعم وی،

شکل‌گیری ایدئولوژیک طالبان ریشهٔ تاریخی در ظهور سریع و انبوه هزاران مدرسه در پاکستان داشت که شعبه‌های مختلف آن در سراسر کشور به ویژه مناطق مرزی با افغانستان رو به گسترش بود، به طوری که حدود ۲۵۱۲ مدرسه مذهبی اغلب با تفکر فرقه‌ای فقط در پنجاب فعال گردید. بیشتر رهبران طالبان فارغ‌التحصیل مدارس هستند که توسط جماعت علمای اسلامی پاکستان اداره می‌شد. سه نفر از شش عضو شورای رهبری طالبان از این مدارس فارغ‌التحصیل شده‌اند. ملا محمد عمر پرورش یافتهٔ این مدارس است. وی که رهبری عالی جنبش طالبان را بر عهده دارد از پشتون‌های دورانی یا نورزایی و یکی از معلمان مذهبی در مدرسه‌های محلی افغانستان بود که به جماعت علمای اسلامی پاکستان ملحق شد و همچون بعضی از مولوی‌های حنفی افغانستان از افکار مدرسه دئوباندی (Deobandi) در هند تبعیت می‌کرد. ملا محمد عمر سپس فرمانده حزب محمدی در منطقه استان قندهار شد و گروهی از مجاهدین افغان را برای کنترل منطقه استراتژیک شمال قندهار رهبری کرد

و در همین جنگ بود که یکی از چشمان خود را از دست داد. پس از سقوط دولت نجیب الله، ملا محمد عمر به فعالیتهای مذهبی بازگشت و رییس مدرسه ای محلی شد و از طرف رهبران مجاهدین که برای کسب قدرت تلاش کرده بودند، مورد بی مهری واقع شد. بیشتر رهبران طالبان که در پستهای کلیدی در افغانستان مشغول به کار بودند فارغ التحصیل مدارس مذهبی پاکستان بودند. به طور مثال، استاندار جلال آباد یکی از طلبه های جامعه حقانی، نماینده طالبان در سازمان ملل فارغ التحصیل از مدرسه شهر بینوری در کراچی و سفیر طالبان در اسلام آباد تحصیل کرده دارالعلم کراچی است. نزدیکی طالبان به جماعت علمای اسلامی پاکستان در دست یابی به حمایت های وسیع پاکستان مؤثر بود و این حمایت به طور عمده به رهبری سیاسی و فردی مولانا فضل الرحمان، مرشد معنوی طالبان، بر می گشت.

نویسنده کتاب ظهور طالبان در افغانستان بر این اعتقاد است که شکل گیری طالبان ریشه قوی در مرحله دوم

جنگ داخلی بین گروه های مجاهدین در افغانستان دارد. به گونه ای که موقعیت ناسامان افغانستان شکاف عمیقی در میان رهبران سیاسی و افکار عمومی و رهبران مجاهدین در کابل و ناکامی آنها در شکل دادن به یک دولت ملی بود. عدم پذیرش رهبری مجاهدین بعد از سال ۱۹۹۲ به وجود آورد. این شکاف نتیجه منازعه مستقیم برای کسب قدرت سیاسی به وسیله رهبران مجاهدین در کابل و ناکامی آنها در شکل دادن به یک دولت ملی بود. عدم پذیرش رهبری ملی از سوی مردم و گروهها به طالبان اجازه داد تا به طور مؤثر و قوی در عرصه سیاسی افغانستان ظاهر شود. به عبارت دیگر، عدم پذیرش رهبری سیاسی ملی، فضایی را در امور سیاسی کشور برای جنبش سوم یعنی طالبان فراهم آورد. زمانی که طالبان دلایل خود را برای استقرار صلح، امنیت و شکل گیری مجلس ملی اعلام کردند، بعضی از گروه های محلی در قندهار را که از جنگ رنج می بردند، متوجه خود ساخت. اعلامیه طالبان کاملاً با جنبش سیاسی سوم برای هدایت افغانستان به خروج از جنگ های داخلی منطبق بود. ظهور

طالبان علاوه بر محیط داخلی افغانستان و فراهم شدن بستر عمومی در جامعه به خاطر خستگی از جنگ و ویرانی معلول منازعه قدرت میان جماعت اسلامی و جماعت علمای اسلامی پاکستان، نتیجه منازعه گسترده و ریشه دار وزارت اطلاعات و وزارت کشور پاکستان در دوره دوم بی نظیر بوتو نیز بود، به طوری که پس از سال ۱۹۹۳، زمانی که وزارت اطلاعات پاکستان در نفوذ بر دولت تازه تأسیس شده در کابل با شکست مواجه شد، انتقادات از آنها فزونی گرفت؛ زیرا دولت پاکستان همواره از شکل گیری دولت مستقل و فعال افغانی نگران بود. ترس از تأسیس دولت ناسیونالیست افغانی که می توانست یکی از حرفه ای ترین ارتشهای منطقه را به خاطر وجود سلاحهای مازاد و پیشرفته تشکیل دهد، برای رهبران پاکستان همچون کابوسی به شمار می رفت؛ کابوسی که بخشی از آن به از دست رفتن موقعیت استراتژیک منطقه ای پاکستان علیه تهدیدهای کمونیستی و بخشی هم به منافع استراتژیک پاکستان برای توجیه هژمونی استراتژیک علیه هند مربوط می شد. نویسنده کتاب، در خصوص

ریشه های اجتماعی طالبان بر این باور است که بخش اعظم نیروهای طالبان یا از مدارس بلوچستان در پاکستان و منطقه هم مرز با افغانستان برخاسته اند و یا از اردوگاههای پناهندگان استخدام شده اند. نجومی پایگاه اجتماعی طلاب را روستایی تلقی می کند که از قندهار، هلمند، زابل، فراه و بعضی از مناطق نیمروز و غزنین آمده اند؛ افرادی روستایی که به خاطر زندگی طولانی در اردوگاهها و جوان بودن از پیشینه تاریخی خود ناآگاه و از بسیاری جهات مستعد انطباق با دنیای جدید و فراگیری ایدئولوژیهای سیاسی جدید بودند. این مدارس در واقع پایگاه خوبی برای احزاب سیاسی افغانی و پاکستانی جهت بسیج منابع مالی و انسانی به شمار می رفت (ص ص ۱۲۲-۳).

پس از آشکار شدن نقش این مدارس، احزاب مجاهد افغانی در صدد تأسیس مدارس در طول مرز افغانستان برای ایجاد ارتباط با اردوگاههای پناهندگان و جذب نیرو از این پایگاهها برآمدند. همین سرآغازی شد تا در خلال سالهای جنگ طلبه های مذهبی افغان درگیر امور سیاسی

شوند و در پی پاسخ به توجیهات ایمانی رفتارهای جنگجویان و توجیه عملکرد آنها در آمدند.

دسته دوم شامل روحانیون و طلابی می شد که به کشورهای همسایه به ویژه پاکستان پناهنده شده بودند و بخش نظارت و کنترل بر مدارس مذهبی ایجاد شده را تعقیب می کردند. این دسته گرداننده جبهه خارجی مجاهدین افغان تلقی می شد و گروهی از طلاب پاکستانی و فعالان جماعت علمای اسلامی پاکستان را نیز شامل می شد که بیشتر در بخشهای مربوط به امور غیر نظامی مشغول بودند. به طور عمده، این افراد از بلوچستان، پاکستان و ایالت سند تشکیل می شدند. همکاری و حمایت این گروه یکی از عناصر و پایگاههای مهم طالبان برای جذب نیرو و فراخوان مبارزان جدید با اعتقاد و ایمان راسخ به طالبان بود.

فصل دوازدهم کتاب به منابع نیروهای طالبان اختصاص دارد. نویسنده معتقد است که نیروهای طالبان سه دسته و طبقه هستند. یک دسته طلاب تحصیل کرده مدارس مذهبی و آموزش دیده در مناطق روستایی محلی افغانستان می باشند که قبل از کودتای حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) در سراسر کشور به صورت پراکنده زندگی می کردند و کسانی بودند که توسط رژیم کودتا بیشترین اذیت و آزارها را متحمل شدند. در مرحله پس از جنگ بعضی از این افراد به گروههای جهادی ملحق شدند و به صورت فرماندهان مجاهدین درآمدند، بخشی در افغانستان باقی ماندند و به تبلیغ و امور مذهبی محلی تداوم بخشیدند و عده ای نیز کشور را ترک کرده، مدارس مذهبی خود را در پاکستان و تا حدی کمتر در ایران ادامه دادند. پس از اعلام جنبش طالبان، این گروه ملحق شدن به این جنبش

دسته سوم نیروهای نظامی طالبان بودند که خود به دو گروه تقسیم می شدند. در سال ۱۹۹۰-۲ زمانی که نفوذ غیر پشتونها، اعضای حزب دموکراتیک خلق و شبه نظامیان شمال که به وسیله حزب الوطنی دکتر نجیب الله حمایت و هدایت می شد، در حال برهم خوردن بود، بعضی از

دسته سوم نیروهای نظامی طالبان بودند که خود به دو گروه تقسیم می شدند. در سال ۱۹۹۰-۲ زمانی که نفوذ غیر پشتونها، اعضای حزب دموکراتیک خلق و شبه نظامیان شمال که به وسیله حزب الوطنی دکتر نجیب الله حمایت و هدایت می شد، در حال برهم خوردن بود، بعضی از

دسته سوم نیروهای نظامی طالبان بودند که خود به دو گروه تقسیم می شدند. در سال ۱۹۹۰-۲ زمانی که نفوذ غیر پشتونها، اعضای حزب دموکراتیک خلق و شبه نظامیان شمال که به وسیله حزب الوطنی دکتر نجیب الله حمایت و هدایت می شد، در حال برهم خوردن بود، بعضی از

دسته سوم نیروهای نظامی طالبان بودند که خود به دو گروه تقسیم می شدند. در سال ۱۹۹۰-۲ زمانی که نفوذ غیر پشتونها، اعضای حزب دموکراتیک خلق و شبه نظامیان شمال که به وسیله حزب الوطنی دکتر نجیب الله حمایت و هدایت می شد، در حال برهم خوردن بود، بعضی از

دسته سوم نیروهای نظامی طالبان بودند که خود به دو گروه تقسیم می شدند. در سال ۱۹۹۰-۲ زمانی که نفوذ غیر پشتونها، اعضای حزب دموکراتیک خلق و شبه نظامیان شمال که به وسیله حزب الوطنی دکتر نجیب الله حمایت و هدایت می شد، در حال برهم خوردن بود، بعضی از

دسته سوم نیروهای نظامی طالبان بودند که خود به دو گروه تقسیم می شدند. در سال ۱۹۹۰-۲ زمانی که نفوذ غیر پشتونها، اعضای حزب دموکراتیک خلق و شبه نظامیان شمال که به وسیله حزب الوطنی دکتر نجیب الله حمایت و هدایت می شد، در حال برهم خوردن بود، بعضی از

دسته سوم نیروهای نظامی طالبان بودند که خود به دو گروه تقسیم می شدند. در سال ۱۹۹۰-۲ زمانی که نفوذ غیر پشتونها، اعضای حزب دموکراتیک خلق و شبه نظامیان شمال که به وسیله حزب الوطنی دکتر نجیب الله حمایت و هدایت می شد، در حال برهم خوردن بود، بعضی از

دسته سوم نیروهای نظامی طالبان بودند که خود به دو گروه تقسیم می شدند. در سال ۱۹۹۰-۲ زمانی که نفوذ غیر پشتونها، اعضای حزب دموکراتیک خلق و شبه نظامیان شمال که به وسیله حزب الوطنی دکتر نجیب الله حمایت و هدایت می شد، در حال برهم خوردن بود، بعضی از

دسته سوم نیروهای نظامی طالبان بودند که خود به دو گروه تقسیم می شدند. در سال ۱۹۹۰-۲ زمانی که نفوذ غیر پشتونها، اعضای حزب دموکراتیک خلق و شبه نظامیان شمال که به وسیله حزب الوطنی دکتر نجیب الله حمایت و هدایت می شد، در حال برهم خوردن بود، بعضی از

افسران پشتون ارتش به ویژه طرفداران حزب خلق به خاطر نگرانی از دست دادن قدرت در کشور کودتایی علیه نجیب الله تدارک دیدند. هرچند این کودتا شکست خورد و تعداد زیادی از افسران ارتش به حکمتیار ملحق شدند و بعضی نیز به واسطه حمایت سازمان اطلاعات پاکستان سازمان دهی شدند. بعد از خلع سلاح نیروهای حکمتیار توسط طالبان، این افسران از جمله شهنواز طنابی و گروهش به استخدام واحد نظامی طالبان درآمد بر طبق اخبار شفاهی تعداد این افسران ۱۶۰۰ نفر برآورد گردیده است. طالبان همچنین تلاش کرد تا افسران ارتش را که به پاکستان پناهنده شده بودند و زمینه پشتونی داشتند، به استخدام درآورد.

بخش دوم این دسته از نظامیان شامل فرماندهان مجاهدین و همچنین افرادی می شد که علیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان و علیه شوروی در افغانستان جنگیده بودند. این گروه تجربه جنگ داشت، اما در عملیات نظامی در قلمرو کم شرکت می کرد و عملیاتشان هم تحت هدایت و نظارت افسران نظامی

پاکستان بود. فرماندهان و گروههای مجاهدین به صورت یکی از منابع مهم حمایتهای محلی از طالبان در مناطق تحت کنترل طالبان درآمده بودند. اکثریت این گروه منابع درآمدی نداشت و جز جنگیدن حرفه دیگری نیاموخته بود. در دوران جنگ سرد آنها از درآمدهای مالی معتابهی برخوردار بودند، اما پس از عقب نشینی شوروی و شکست نجیب الله، حمایتهای مالی بین المللی از گروههای مجاهدین از بین رفت. لیکن پس از ظهور طالبان، کار کردن برای طالبان یک بار دیگر این مزایا را برای آن فرماندهان به ارمغان آورد و کسانی که برای طالبان می جنگیدند از میزان زیادی مواجب بهره مند می شدند.

فصل سیزدهم و شانزدهم کتاب به تاکتیک و استراتژی طالبان، ایدئولوژی سیاسی و پیشرویهای طالبان به سوی مزار شریف اختصاص دارد. نویسنده در این خصوص اظهار می دارد که یکی از مؤثرترین شیوه هایی که به طور گسترده مورد استفاده طالبان واقع شد اختلافات فAMILI، قومی و سیاسی میان گروههای نظامی محلی بود. طالبان پس از تسخیر قندهار هدف خود را از

بین بردن گروههای مسلح منطقه‌ای و محلی به منظور استقرار صلح در کشور عنوان کرد و همین امر باعث گردید بسیاری از گروههای محلی این اهداف و منشور اعلام شده توسط طالبان را مورد ستایش قرار دهند. این اهداف در قندهار به شدت مورد حمایت گروههای نظامی و غیر نظامی قرار گرفت. پس از کنترل قندهار و هلمند طالبان طرح خود را برای تسخیر کل کشور به صورت گام به گام برنامه‌ریزی کردند و به منظور کاهش مقاومتها و حساسیتها در مقابل جاه طلبی طالبان، عنوان کردند که هدف آنها کسب قدرت سیاسی یا کنترل دولت نیست بلکه هدفشان برقراری صلح در افغانستان است.

خلیفه بودند. در حکومت طالبان که با وجود مقاومت و موانع، در حال پیشروی در کشور بود تعداد زیادی احکام حقوقی با تأویل از شریعت تصویب و اعلام گردید و مردم افغانستان مجبور به اطاعت از این احکام شدند و پلیس مذهبی ناظر بر اعمال مردم گردید و اجرای احکام و تنبیهات به آن واگذار شد. مطابق ایدئولوژی سیاسی طالبان، امیر المؤمنین رهبری سیاسی بود که مشروعیت او برای اعمال اقتدار در زندگی روزمره مردم به رسمیت شناخته شده بود و اطاعت از احکام وی بر همه فرض بود و مخالفت با او یا امتناع از اطاعت او، شورش و قیام علیه شریعت تلقی می‌شد. بنابراین، از ۳۰ سپتامبر ۱۹۹۶ توسط سخنگوی طالبان کار کردن زنان، تحصیل آنان، پخش کردن و استماع موسیقی، دیدن تلویزیون، استفاده از بشقابهای ماهواره، تماشیدن ریش مردان و مسافرت زنان بدون حضور محارم منع گردید (ص ص ۴-۱۵۱).

فصل پانزدهم و شانزدهم پیشروی طالبان به سوی مزار شریف و دستاوردهای آنها را در حوزه نظامی، سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی به بحث می‌گذارد. جالب توجه

در خصوص ایدئولوژی سیاسی طالبان، نجومی معتقد است که شکل‌گیری دولت طالبان مبتنی بر تفسیر آنان از اصل اسلامی خلافت بود. مطابق تفسیر طالبان ملا محمد عمر، رهبر جنبش، امیر المؤمنین و رهبر مسلمین جهان تلقی می‌شد و سرزمین تحت کنترل او با اتکاء بر قانون شریعت اداره می‌گشت و همه مسلمانان و غیرمسلمانان موظف به اطاعت از

است که نویسنده پیشروی نیروهای طالبان را به سوی مزار شریف به عنوان یک نقطه عطف تلقی می کند و می نویسد: «زمانی که نیروهای دوستم به سوی کابل پیشروی کردند و شمال کابل را به تسخیر درآوردند طالبان جبهه دیگری را به منظور کاهش تمرکز نیروها علیه جبهه کابل باز کرد و در نوامبر ۱۹۹۶ طالبان با حمله به سمت استان بادغیس تلاش کرد تا کانون استقرار نیروهای دوستم را مورد هدف قرار دهد تا دوستم مجبور شود نیروهای خود را از مقابل طالبان در شمال کابل فراخواند.» پیروزی در مزار شریف می توانست میدان جنگ را به طور مؤثری به سود طالبان تغییر دهد. لیکن نتیجه این تلاشها به شکست منتهی شد. شکست طالبان در مزار شریف ضربه شدیدی بر موقعیت سیاسی و دیپلماتیک طالبان در جامعه بین المللی وارد آورد و وقوع همین حادثه باعث گردید تا امکان شکل گیری یک دولت ملی و رسمی در افغانستان از بین برود. سپس نویسنده به تاریخ نگاری پیروزیها و شکستهای طالبان در دست یابی به شمال افغانستان می پردازد؛ جایی که در نهایت پاشنه آشیل حکومت طالبان گردید.

«افغانستان در نظام بین المللی» عنوان فصل هفدهم کتاب است. واقعیت این است که در بررسی رابطه میان نظامهای منطقه ای و تحولات بین المللی سه دیدگاه را می توان از هم بازشناخت. دیدگاه اول نظامهای منطقه ای را به طور کامل مسلوب الاختیار و تابع محض نظام بین المللی می داند. مطابق این دیدگاه تحولات بین المللی و عملکرد نظام بین المللی عامل شکل دهی تحولات مناطق است و نظامهای منطقه ای جز پیروی و تبعیت راه دیگری در پیش ندارند. بنابراین، تحولاتی که جنبه بین المللی دارند و بازیگران عمده نظام بین الملل در آن ایفای نقش می کنند، به طور قطع بر مناطق دیگر نیز تأثیر می گذارند. دیدگاه دوم به تعامل و وابستگی متقابل بین نظامهای منطقه ای و بین المللی قایل است. براساس این دیدگاه نظامهای منطقه ای تابع محض نیستند، بلکه از نظم بین المللی تأثیر می پذیرند و در عین حال بر آن تأثیر هم می گذارند. اما میزان تأثیر پذیری یا تأثیرگذاری آنها به امکانات، تواناییها و جایگاه دولتهای موجود در یک نظام منطقه ای در ساختار بین المللی

بستگی دارد. دیدگاه سوم به استقلال عمل نظام‌های منطقه‌ای معتقد است. از این دیدگاه نظام‌های منطقه‌ای اگر چه تحت تأثیر محیط قرار می‌گیرند، با توجه به ویژگیها و مختصات درونی خود، از توانایی لازم برای مستقل عمل کردن برخوردارند و می‌توانند برکنار از تحولات بین‌المللی و شرایط محیطی، روندهای منطقه‌ای را سامان دهی کنند و پیش ببرند.

مطالعه تاریخ خاورمیانه در طول قرن بیستم تاکنون حاکی از آن است که این منطقه اغلب با دیدگاه اول و در مواردی با دیدگاه دوم تطبیق دارد؛ بدین معنا که خاورمیانه یا تابع محض تحولات بین‌المللی بوده یا اگر رابطه متقابلی با محیط و نظام بین‌الملل داشته تأثیرپذیریش بسیار بیشتر از تأثیرگذاریش بوده است. اگر تاریخ خاورمیانه را در قرن بیستم به چهار دوره تقسیم کنیم در هر دوره خاورمیانه به شدت از این تحولات تأثیر پذیرفته و کمتر توانسته است تأثیرگذار باشد. این چهار دوره را می‌توان بدین صورت مطرح کرد: ۱. دوره قبل از جنگ جهانی اول؛ ۲. دوره پس از جنگ جهانی اول تا پایان جنگ جهانی دوم؛ ۳. دوره پس از پایان جنگ جهانی دوم تا فروپاشی نظام دو قطبی؛ ۴. دوره پس از فروپاشی نظام دو قطبی.

صرف نظر از واقعیت‌های تاریخی و وضعیت کشورهای منطقه خاورمیانه و تأثیرپذیری این منطقه از تحولات جهانی و محیط بین‌المللی، آثار و تبعات اقدامات منطقه‌ای کشورها چیزی نیست که بتوان آن را نادیده انگاشت. نویسنده در فصل هفدهم ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی حضور طالبان را مورد بررسی قرار داده و بر این اعتقاد است که گسترش حضور طالبان در شمال افغانستان و کنترل مزار شریف زنگ خطر را برای همسایگان به صدا درآورد. کشورهای آسیای مرکزی از گسترش اسلام‌گرایی افراطی در کشورهایشان هراس داشتند. سالها سرکوب قومی، زبانی و مذهبی توسط شوروی در آسیای مرکزی بذره‌های استقلال‌خواهی، حق‌تعیین‌سرنوشت و آزادی را به وجود آورده بود. عقب‌نشینی شوروی از افغانستان و فروپاشی این کشور، این بذرها را آبیاری کرد. بنابراین، در شرایطی که وجود آمده برای کشورهای استقلال‌یافته که کمونیسم جذابیت خود را از دست داده

بود و لیبرالیسم غرب هم غریب و نامأنوس بود، فضای اسلام خواهی گسترش یافت. نویسندگان در این فصل دیدگاهها و مواضع کشورهای پاکستان، ایران، چین، آمریکا، عربستان سعودی و روسیه را در قبال طالبان مورد بررسی قرار داده است.

نویسنده در کتاب چنین نتیجه گیری می کند که در سه دهه اخیر تغییرات سیاسی در افغانستان بنیادی و منحصر به فرد بوده است؛ بنیادی از این جهت که تغییر سریع و مداوم در حوزه دولت و رهبری، زندگی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده است و منحصر به فرد از این جهت که از ویژگیهای خاص افغانی ها نشأت می گیرد. این ویژگیها ریشه در ماهیت نیروهای پویایی دارد که از تعامل ایدئولوژی ملی با عناصر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه افغانی ناشی و علیه گروههای سیاسی ای که خواهان تغییر یا امحاء این ارزشها هستند به کار گرفته می شود. در واقع این نیروی پویا نتیجه برخورد بین ارزشهای فرهنگی، اجتماعی و تاریخی افغان ها با همدیگر و ایدئولوژی سیاسی شان می باشد که

ارزشهای آنها را به چالش کشیده است. به زعم نویسنده در نتیجه چنین وضعیتی بود که حوادث افغانستان با نیروهای بین المللی و منطقه ای در هم تنیده شد و منجر به بسیج نیروهای سیاسی و اجتماعی متعارض گردید و چنین بسیجی مشکلات افغانستان را بین المللی کرد و صلح و امنیت منطقه ای را به چالش طلبید.

پس از عصیان عمومی افغان ها علیه قساوتهای حزب دموکراتیک خلق افغانستان و مداخله شوروی، افغانستان به یک محل منازعه بین المللی تبدیل شد و گسترش منابع بین المللی و منطقه ای را در منازعات افغانستان دامن زد و سبب شد تا این منازعات به صورت داخلی بروز نماید که نتیجه آن مهاجرت اجباری ۷ میلیون افغانی، نابودی کشاورزی و پیدایش زنان بی سرپرست گردید.

نویسنده کتاب را با این نتیجه گیری به پایان می رساند که بسیج سیاسی در افغانستان یک نوع انقلاب اجتماعی است که مبنای آن برخلاف دیدگاههای مارکس و بعضی از نظریه پردازان مکاتب غربی، همچون اسکاچپول، لئوپلد و

قابل تحسینی است برای تحلیل و کالبدشکافی ماهیت تحولات اجتماعی و قدرت در جامعه افغانستان. با وجود همه ویژگیهای مثبت کتاب اعم از نوع رویکرد، تازگی موضوع و اهمیت مسئله، این کتاب دارای نواقص و مشکلاتی است که قابل توجه است و امید است که با تلاش نویسنده در چاپهای آینده غنا یابد. نویسنده با وجود اینکه اظهار می دارد مبنای روش شناختی او نظریه های بسیج اجتماعی است، در عمل در دام تحلیلهای تاریخی می افتد و در بسیاری از فصول به شرح رویدادها می پردازد. این موضوع از فصل دهم به بعد که محوریت اصلی کتاب را باید تشکیل دهد، برجسته تر است. نقیصه بعدی کتاب استفاده و اتکاء به منابع سرویسهای اطلاعاتی از جمله اداره اطلاعات پاکستان در خصوص طالبان است که با توجه به ماهیت و منافع این سرویسها در نوع تحلیل می تواند بنیاد علمی بحث را خدشه دار نماید.

با وجود این، اگر چه ممکن است این نقیصه ها از نظر فنی و حرفه ای قابل توجه باشد، کار ارزشمند نجومی برای علاقه مندان به مسایل افغانستان که سرشار

نیلی کشمکش طبقاتی نیست، بلکه انقلاب اجتماعی در افغانستان از طریق یک سلسله شورشهای اجتماعی در قالب انقلاب سیاسی (۱۹۷۹-۱۹۷۸) و انقلاب اجتماعی تدریجی (۱۹۹۲-۱۹۷۹) با ویژگیهای افغانی-آسیایی شکل گرفته است و همین تجربه باعث کم اعتبار شدن نظریه مارکس و دیگر نظریه پردازان در خصوص انقلاب اجتماعی گردیده است.

بخش مکمل کتاب موضوعی است با عنوان ارتباط افغانستان با واقعه ۱۱ سپتامبر که به صورت مستقل به نگارش درآمد و بعداً به کتاب ضمیمه شد.

با توجه به وضعیت بحرانی افغانستان و نابسامانی آن طبیعی است که امکان هرگونه پژوهش مستقل، میدانی و عینی بسیار دشوار و گاه غیرممکن گردد و همین امر موجب شده است تا در خصوص این کشور به ویژه طالبان منابع مستقل علمی بسیار نادر و اندک باشد و یا نوشته ها حداکثر در سطح مطالب روزنامه ای و بدون پایه و اساس علمی و مبتنی بر جنگهای رسانه ای و موضع گیریهای کلامی باشد. انتشار کتاب «ظهور طالبان» تلاش و اهتمام

از نکات و اطلاعات مفید است می تواند
بسیار مؤثر واقع شود و باید اظهار داشت که
بهترین کتابی است که حداقل تاکنون
درباره طالبان منتشر شده است.

مسئله کرد و روابط ایران و ترکیه

رابرت آلسن،

ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: پانید، ۱۳۸۰،

۱۹۲ صفحه.

رحمن قهرمانپور

دانشجوی دکتری علوم سیاسی

دانشگاه شهید بهشتی و محقق ارشد مرکز

پژوهشهای علمی و مطالعات

استراتژیک خاورمیانه

کتاب مسئله کرد و روابط ایران و
ترکیه می کوشد تا با تفکیک مشکل کردها به
عنوان یک مسئله فروملی از مسئله اکراد به
عنوان جنبه فراملی این قضیه، روابط ایران
و ترکیه را از زمان تکوین دولتهای مدرن در
این دو کشور مورد بررسی قرار دهد. از آنجا
که نویسنده معتقد است اصلی ترین و
مهمترین مسئله در روابط سیاسی ایران و
ترکیه، مسئله کردهاست، تلاش می کند تا
ارتباط این مسئله را با دیگر مسایل موجود
در روابط دو کشور نشان دهد. کتاب از
هشت فصل و یک مقدمه تشکیل شده است،
ولی نویسنده در بازبینی آن بعد از دستگیری